

بوی پاییز

به مناسب شهادت حضرت فاطمه (س)



نام‌های حضرت فاطمه (س)

انسیه: زنی که به ویژگی‌های خوب انسانی آراسته است.
حبیبه: دوست و رفیق، دوست‌داشتنی
حورا: فرشته
راضیه: زنی که به آنچه خداوند برایش تعیین کرده راضی است.
راکعه: بسیار رکوع‌کننده در برابر خدا
ریحانه: گل خوشبو
زکیه: پاک و پارسا
زهرا: درخشنده و تابان
سعیده: خوشبخت
فاطمه: بریده‌شده از آتش و نادانی و هر بدی
فریده: گوهر یگانه
کوکب: درخشنده
مطهره: پاک و دور از زشتی
کوثر: خیر فراوان، نیکوکار و بخشنده

چند نیایش

■ آفریدگارا! به روزی‌ام قانع‌ام ساز. عیبم را ببوشان. تا پایان زندگی، سلامتی‌ام را تداوم بخش و هنگامی که مرا از این جهان می‌بری، ببخش و بر من مهربان باش. قلبم را زنده کن. سینه‌ام را گشاده ساز و کارم را سامان ده!

■ خداوندگارا! جز تو کسی نیست که با آن دلم، خنکا گیرد و شادمان شود و چشمانم روشن گردد و رخسارم فروخته شود، قلبم آرام گیرد و چنان پیکرم با آن مماس شود که آفریدگانت به حالم رشک برند.

■ فرخنده‌ای ای شمارنده قطره‌های باران و برگ‌های درختان! چه بی‌عیبی ای صاحب شکوه و گشاده‌دستی! چه می‌کنی با بینوای بی‌کس هنگامی که یاری خواهان به تو پناه می‌آورند؟

۲۰ جمادی الثانی
۷ سال قبل از
هجری قمری

۱۰ رمضان
۲ سال قبل از
هجری قمری

۱ ذی الحجه
۲ هجری قمری

۱۵ رمضان سال
۳ هجری قمری

۳ شعبان سال
۴ هجری قمری

۵ جمادی الاول سال
۵ هجری قمری

۲۸ صفر
۱۱ هجری قمری

۱۳ جمادی الثانی و به
روایتی ۳ جمادی الثانی
۱۱ هجری قمری

تولد در مکه

درگذشت مادر

ازدواج با امام علی (ع)

تولد امام حسن (ع)

تولد امام حسین (ع)

تولد زینب (س)

درگذشت پدر

شهادت

مدینه غرق در غم و سکوت بود. سایه غم بر روی چهره‌ها سنگینی می‌کرد. پیامبر (ص) در اتاق کوچک در بستر بیماری خوابیده بود.

دانه‌های عرق روی پیشانی رنگ پریده‌اش می‌درخشید. فاطمه (س) کنار بستر پدر نشست. دست لاغر پدر را با مهربانی در دست‌هایش گرفت و بغض‌آلود گفت: «پدرجان! پناه یتیمان!» اشک امانش نداد. پیامبر (ص) به زحمت چشم‌هایش را گشود. با دیدن فاطمه (س) لبخندی کمرنگ در صورتش نقش بست. فاطمه (س)، دست پدر را بوسید و اتاق بوی گل یاس گرفت. لحظه‌های تلخ فرا رسیده بود و زمین و آسمان مدینه مهیای غم بود. نزدیکان افسرده در کنار بستر پیامبر (ص) نشستند. فرشته‌ها دسته دسته در آسمان غم‌زده مدینه پرواز می‌کردند. پیامبر (ص) با سرش به فاطمه (س) اشاره کرد که با او سخنی دارد. فاطمه (س) صورتش را نزدیک پیامبر (ص) برد. لب‌های خشک پدر آهسته لغزید و گفت: دختر عزیزم! من از بیماری بهبودی نمی‌یابم.

شانه‌های نحیف فاطمه (س) لرزید و درد بر سینه‌اش سنگینی کرد. پیامبر (ص) باز نیم‌نگاهی به فاطمه (س) کرد. فاطمه (س) سرش را جلوتر برد. پیامبر (ص) به زحمت گفت: «دختر عزیزم! تو اولین کسی هستی که از خانواده‌ام به دیدارم می‌آیی» تبسم روی لب‌های فاطمه (س) نشست و چشم اشک‌بار خود را بر صورت پرچین و چروک و موها و محاسن سفید پدر دوخت

سپس پیامبر (ص) بریده بریده گفت: «برادرم علی». امام علی (ع) با چشم‌های اشک‌آلود به کنار پیامبر (ص) آمد. او احساس کرد پیامبر (ص) می‌خواهد بنشیند با دست‌های پیامبر (ص) را به سینه ناآرام خود حسباند و اشک، دانه دانه از صورتش چکید. پیامبر (ص) با صورت آرام و لب‌های نجواگر، چشم‌هایش را بست. در آن لحظه تلخ، شیون و گریه تمام فضای اتاق را گرفت.

مدینه به ماتم نشست و شانه نخل‌ها لرزید. فاطمه (س)، از عمق جان نالید و مدینه، بوی پاییز گرفت، در حالی که راز آن اشک و تبسم فاطمه (س) را کسی جز خدا و پیامبر نمی‌دانست.

حضرت فاطمه (س) در نگاه پیامبر (ص)

پیامبر خدا (ص) دخترش فاطمه را فرشته‌ای می‌دانست که در پیکر انسانی تبلور یافته است. او را بسیار می‌بوسید. پاره تن، قلب و جان خود می‌دانست. او را عزیزترین مردم روی زمین، یکی از بانوان برتر بهشت، از بهترین زنان، معیار سنجش حق و باطل، قلبی سرشار از ایمان، پیشوای مردم، بزرگراه هدایت، امانت‌گران‌بهای خدا و پیامبر، رمز آفرینش، هدف خلقت و نخستین واردشونده به بهشت برمی‌شمرد. هنگامی که پیامبر به مسافرت می‌رفت، آخرین فردی که با او خداحافظی می‌کرد، فاطمه (س) بود و در برگشتن نیز نخست به دیدن فاطمه (س) می‌رفت.

هر بار که بر پدرش وارد می‌شد، حضرت به او خوشامد می‌گفت. هر دو دستش را می‌بوسید و او را نزد خود می‌نشاند.